

مقدمه ای بر شناخت مثلث بهینه‌گی در سیاستگذاری جدید شهری

حمیدرضا ملک محمدی *

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۲۹ - تاریخ تصویب: ۸۹/۲/۹)

چکیده:

یکی از حوزه های مهم در سیاست گذاری عمومی، سیاست گذاری شهری است. شهرها از مکان هایی کوچک و کم شمار در گذشته به مکان هایی بزرگ، کلاتشهرها و شهرهای غول آسا تبدیل شدند و از پی آن، اداره آنها نیز نیازمند روش های جدید و سیاستگذاری های نوین گردید. امروزه حضور روش های مابعد شهری در اداره این مراکز دین، دولت، تجارت و فرهنگ، ابعادی جدید را در سیاستگذاری های شهری از نگاه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوجود آورده است. آنچه از پی می آید، تلاشی است برای شناسایی مولفه های بهینه گی سیاستگذاری شهری به ویژه در شهرهایی بزرگ که می تواند در اداره و توسعه آنها نقشی موثر ایفا نماید.

واژگان کلیدی:

سیاستگذاری عمومی، سیاستگذاری شهری، مثلث بهینه گی، شهر

سیاست گذاری عمومی در طی عمر چند دهه ای خویش به مجموعه ای از صفات و ویژگی متصف گردیده که برخی از آنها بواسطه ساختار ماهوی این رشته و برخی دیگر به سبب نوع و دامنه فعالیت های آن می باشد. از این رهگذر، میان رشته ای و چند رشته ای بودن، دو ویژگی اساسی و ماهوی سیاستگذاری محسوب می شود و مساله - محوری از ویژگی های عملکردی آن به حساب می آید. پدیده مساله گرایي یا موضوع - محوری سیاست گذاری، موجب شد تا این رشته در کنار مباحث کلی و نظری وارد حوزه های تخصصی و متنوع شود تا جایی که بسان رشته هایی همچون پزشکی، شاخه های تخصصی اصلی و فرعی گوناگون را به خود اختصاص دهد. در میان این سیاهه طولانی تخصصی، شهرها و سیاست گذاری شهری به دلیل گسترش بیش از پیش این شیوه از زندگی، جایگاهی خاص را به خود اختصاص داده است.

شهرها از مکان هایی کوچک و کم تعداد در گذشته، به زیستگاه هایی بزرگ و سپس کلان شهرها و شهرهای غول آسا تبدیل شده اند. برخی از آنها مانند تهران، به مراتب بزرگتر و پر جمعیت تر از کشورهای ذره ای (Micro states) این جهانند. به همین سبب، اداره شهرها از ابتدا به عنوان مساله ای اساسی تلقی می گردید اما روش های مدیریتی بدون سیاست گذاری، ابزاری نبود که از کارآمدی لازم برخوردار باشد. لذا طی ۲۰ سال گذشته، همگام با ظهور تغییرات اساسی و بنیادین در حوزه شهرهای بزرگ در زمینه های مختلف اقتصادی و اجتماعی، شاهد ظهور دوره ای جدید از زندگی هستیم؛ دوره ای که دانشگاهیان و سیاست گذاران در آن، ایفاگر نقشی حساس هستند. اما این دوره، چه دوره ای است؟ سیاست گذاری های یاد شده از کدامین ماهیت برخوردارند؟ چگونه شهرها با اجرای سیاست گذاری های نوین شهری تغییر خواهند کرد؟ و دست آخر، چه باید کرد تا اجرای چنین سیاست هایی، بخت یار و خوش انجام باشد؟ اینها و پرسش هایی دیگر از این دست، سوالاتی هستند که دوران جدید سیاست گذاری های شهری را به چالش فرا می خوانند.

پاسخ به پرسش های یاد شده برای آنکه از پایه ای متین و متقن برخوردار شود، نیازمند فرضیه ای است که با نیم نگاهی به زنجیره علت ها و معلول ها، پرده از اندیشه تجربی خبرگان علوم اجتماعی و خاصه سیاست گذاری عمومی، برداشته و راه را برای پاسخ جویی، هموار نماید.

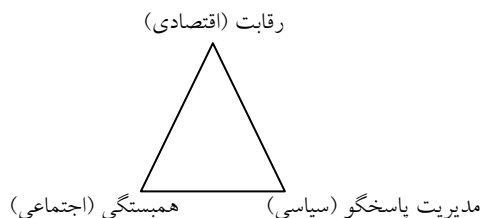
امروزه با توجه به جمیع جهات مورد نظر در خصوص شهرهای جدید، تاریخ آنها، تغییرات اساسی و دگرگونی های شتابان شان و هم این که این مراکز اصلی دین، دولت، و تجارب و فرهنگ به زیور فناوری های جدید آراسته شده اند، شاید گاه آن فرا آمده باشد تا با تمسک به روش های نوین ما بعد شهری (post - urban)، فرضیه ای را مطرح سازیم تا بر آن

اساس، زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در چنین محدودهایی را ساختاری دیگرگون ببخشیم. حساسیت این مساله، زمانی آشکارتر می‌گردد که آنچه را در پی آن هستیم، در بافت پرتلاطم جهانی شدن مورد توجه قرار دهیم.

رهسپاری از پی این خواسته و این ادعا، و از پی آن، نیم‌نگاهی به آنچه نویسندگان و اندیشمندان این حوزه بر زبان و قلم خویش جاری ساخته‌اند، عاملی سه‌پایه را دارای نقش پررنگ‌تر در سیاست‌گذاری نوین شهری می‌نماید و این همان است که اصطلاح مثلث بهینه‌گی را در این نوشتار به خود می‌گیرد و تعامل میان رئوس آن در چهره فرض اساسی مطرح می‌شود. مثلث بهینه‌گی در سیاست‌گذاری‌های جدید شهری از ماهیتی سه‌جنبه‌ای برخوردار است. جنبه‌ای اقتصادی که رأس رقابت (competition) را به خود اختصاص می‌دهد، جنبه‌ای اجتماعی که رأس همبستگی (Cohesion) را تشکیل می‌دهد و جنبه‌ای سیاسی که نام مدیریت پاسخگو (Responsible government) را بر راس سوم می‌نهد.

تلاش این نوشته آن است که بتواند با توجه به جنبه‌های مختلف مثلث بهینه‌گی در سیاست‌گذاری شهری، راه را برای یافتن الزامات چنین گونه‌هایی از سیاست‌گذاری با تاکید بر عوامل سه‌گانه و متعامل یاد شده، هموار نماید.

بهینه‌گی سیاست‌گذاری در حوزه شهری در دو دهه گذشته، نه فقط روند‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فناورانه بلکه دلمشغولی‌های زیست‌محیطی را نیز مد نظر قرار داده است و مجموعه این دغدغه‌ها در عصر جهانی، تا جایی پیش می‌رود که اینک باید از شهرهای جهانی (Global cities) سخن گفت. با این همه، نکته‌ای را که در تمامی این موارد نباید از خاطر دور داشت این است که سیاست‌گذاری شهری هم‌مانند دیگر حوزه‌های سیاست‌گذاری، چهره‌ای میان - رشته‌ای به خود می‌گیرد و لذا شناخت‌هایی چندسویه از فرایندهای گوناگون را طلب می‌کند و سرانجام، آنچه از کاربست مثلث بهینه‌گی در سیاست‌گذاری شهری انتظار می‌رود، ارایه‌نگاهی منسجم همراه با مدیریتی یکپارچه به شیوه‌های عملکردی در شهرهاست.



شکل ۱- نمایی از سه راس اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مثلث بهینه‌گی

یکم: رقابت

آنچه با عنوان رقابت به تارک مثلث بهینه گی سیاست گذاری شهری قرار می گیرد، یک قالب معنایی اقتصادی را بیان می کند که منظور اصلی از آن، عرضه منابع اساسی ثروت و دارایی در یک بازار اقتصادی آزاد است. در عرصه اقتصاد، تجسم مفهوم رقابت میان بنگاه ها یعنی توانایی آنها در فروش محصولاتشان در بازارهایی که فروشندگان و عرضه کنندگان دیگری هم حضور دارند، کاری چندان مشکل نیست زیرا تقرب و نزدیکی دو مفهوم رقابت و بنگاه، از جمله نخستین مسایلی است که دانشجویان در دانشگاه و اهل تجارت در بازار می آموزند. اما گسترش تطبیق پذیری این مفهوم بر واحدهایی به نام شهر که خود، مکان‌هایی برای حضور و فعالیت بنگاه ها هستند، شاید از انس ذهنی زیادی برخوردار نباشد. با این همه، بر منوال ایجاز و پرهیز از تطویل، شهر رقابتی را شهری با دو ویژگی می خوانیم: درآمد سرانه بالنسبه بالا و درصد بالایی از اشتغال.

اینکه که پدیده رقابت، مفهوم اصلی خود را در فعالیت بنگاه‌های می یابد، این پرسش باقی می ماند که آیا رقابت در قواره شهری می تواند مزیت آور باشد؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که در جوامع جدید امروزی، تمرکز جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار است. تمایل بنگاه‌ها به فعالیت در مکان‌هایی مشخص و دارای حد و مرز مثلاً درون یک شهر، می تواند نشانه ای از وجود همان مزیتی که در پی آن هستیم.

در بیان این مساله، نویسندگانی مانند پر (Perr; 2002: 717)، این مساله را از دو منظر مورد توجه قرار می دهند. ابتدا، تنوع و بزرگی فعالیت بنگاه ها و سپس کیفیت روابط موجود میان آنها را به کمند آزمون می کشند. حاصل این تاکید، این است که ویژگی‌های جغرافیایی و اندازه محل استقرار فعالیت های اقتصادی، به افزایش فرصت های در دسترس بنگاه‌ها می انجامد و به کاهش مخاطرات پیش روی آنها منجر می شود. به عنوان مثال، یک بنگاه اقتصادی در شهری بزرگ همچون تهران، اصفهان یا تبریز به دلیل استقرار در فضایی بزرگ، به منابع انسانی افزونتر دسترسی دارد و نیروی انسانی نیز به نوبه خود با حق انتخاب‌های بیشتر مواجه هستند. وسعت محل های استقرار بنگاه ها نیز به روابط بهتر میان - بنگاهی منجر می شود. بدین ترتیب، شهرهای دارای اجزاء رقابتی به شهرهایی رقابتی تبدیل می گردند. بنگاه‌ها و شرکت‌ها و واحدهای اقتصادی مستقل، معمولاً با نوعی آزادی عمل در محیط خود به فعالیت می پردازند و زمانی که این محیط عمل در قالب یک شهر ظاهر می شود، فرصت‌های پیش روی بنگاه‌ها در دستیابی به منابع، افزایش و شرایط نااطمینانی برای آنها کاهش می یابد. این مساله در پژوهشی از سوی باک و همکاران (Buck; 2002: 136) در شهرهایی مانند لندن، پاریس و آمستردام، صحت این مدعا را اثبات می کند. رقابت در قواره شهری به بنگاه‌ها امکان استفاده از مزیت‌های

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را می‌دهد. اگر روزی آدام اسمیت از ثروت ملل سخن گفت، مثلث بهینه‌گی از نقش شهرها در افزایش ثروت ملل سخن می‌گوید. جاکوبز در کتابی با همین عنوان (Jacobs; 1984)، این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که شهرهای قدرتمندتر با پویایی بیشتر، نقش‌هایی اساسی‌تر را در توسعه اقتصادی کشورها ایفا کرده‌اند. فراموش نباید کرد که ماهیتی این رقابت در عصر جدید، ماهیتی همکاری‌جویانه است و لذا این رقابت‌های همکاری‌جویانه (cooperative competitions) است که به بنگاه‌ها کمک می‌کند تا بر محدودیت‌های ناشی از روابط صرفاً بازاری فائق بیایند و مسیرهای دارای نااطمینانی را با هراسی کمتر بیمایند.

دوم: همبستگی اجتماعی

پدیده انسجام و همبستگی اجتماعی از موضوعاتی است که شاخه‌های مختلف علوم از علوم اجتماعی تا علوم سیاسی آن را مورد توجه جدی قرار داده‌اند. آن هنگام که نویسندگانی مسلمان همچون ابن خلدون از عصیبت سخن می‌گفتند و یا زمانی که دورکیم فرانسوی، انواعی مکانیکی و ارگانیکی را برای همبستگی بیان می‌کند، با اهمیت این مفهوم و فراگیری آن در مکان و زمان و اشتراک آن در اندیشه بزرگان ملل آشنا می‌شویم. اما آنچه سیاست‌گذاری عمومی به عنوان همبستگی اجتماعی در مثلث بهینه‌گی سیاست‌های شهری از آن یاد می‌کند در واقع یافتن پاسخ برای این پرسش است که کدام شهر از نقطه نظر اجتماعی، شهری خوب محسوب می‌شود؟ و هم این که کدامین فرایندها و تغییرات اجتماعی در شهرها، قادر است ما را به این وضعیت برساند؟

پرداختن به معنای همبستگی اجتماعی، اگرچه هرگز از نگاه ادبیات علوم اجتماعی مغفول نمانده است اما دریافتن معنایی دقیق و اجماعی برای آن نیز، توفیقی چندان حاصل نشده است و لذاست که گاه، مفاهیمی همچون منازعات اجتماعی، تکیه‌گاه معنایی آن قرار می‌گیرد و گاه دیگر و البته به فراوانی، عنصر قومیت در آن، سخن اول را می‌گوید (Amin; 2002: 959) و حاصل این آشفتگی‌های اجماع‌گریز، تمایل به این باورست که پس این واژه یعنی همبستگی اجتماعی، با مجموعه‌ای از مفاهیم، سروکار داریم که هر کدام، کار شناخت سازه اصلی را آسان‌تر می‌کنند و از ابهام تعریفی آن می‌کاهند.

از سویی دیگر، در مقابل وجود ابهام یاد شده، نویسندگانی مانند فارست و همکاران (forrest; 2001: 12) می‌کوشند تا به شکلی سامانمند، مجموعه یاد شده از مفاهیم معرف همبستگی اجتماعی در حوزه شهری را گردآوری نمایند تا بدین ترتیب، کار تعیین شاخص‌های این عرصه، تسهیل شود. از این رهگذر، آنها مواردی همچون:

- ارزش های مشترک و وجود یک فرهنگ شهری؛
- نظم اجتماعی و کنترل اجتماعی؛
- کاهش نابرابری ها در ثروت؛
- وجود شبکه های اجتماعی و سرمایه اجتماعی؛
- وابستگی مکانی و هویت.

را به عنوان موارد اصلی سازنده مفهوم همبستگی اجتماعی در قواره‌ای شهری بیان می‌نمایند. اما آنچه را در تحلیل کلان از موارد یاد شده یا مواردی مشابه نباید به فراموشی سپرد این که هر کدام از اجزاء یاد شده در حالی که از منظر پدیده همبستگی اجتماعی به عنوان متغیری مستقل برای آن محسوب می‌شوند اما از نگاهی اجتماعی، خود، متغیرهایی وابسته و معلولند. مثلاً چه بسیار محتمل است که نابرابری در شهرها، زائیده اقتضانات ناشی از ساختارهای صنعتی و مدرن باشد یا ضعف اتصالات اجتماعی به ناهمگنی‌های جمعیتی در زمینه‌هایی مثلاً نژادی یا قوی بازگردد.

نکته دیگر در خصوص عناصر یاد شده از سوی فارست یا نویسندگان دیگر که مواردی مشابه را بیان می‌کنند آن که هر کدام از این موارد می‌تواند بر بقای موارد دیگر تاثیر گذار باشد. مثلاً وجود شبکه‌های قدرتمند اجتماعی قادر است گروه های اجتماعی را به یکدیگر متصل نگه دارد. این شبکه‌ها می‌توانند به وسیله نهادهایی خاص با پایه های اجتماعی مختلف بوجود آیند. مثلاً مساجد و تکایا از نهادهایی هستند که از داشتن چنین توانی در جوامعی همچون کشور ما بهره مند می‌باشند.

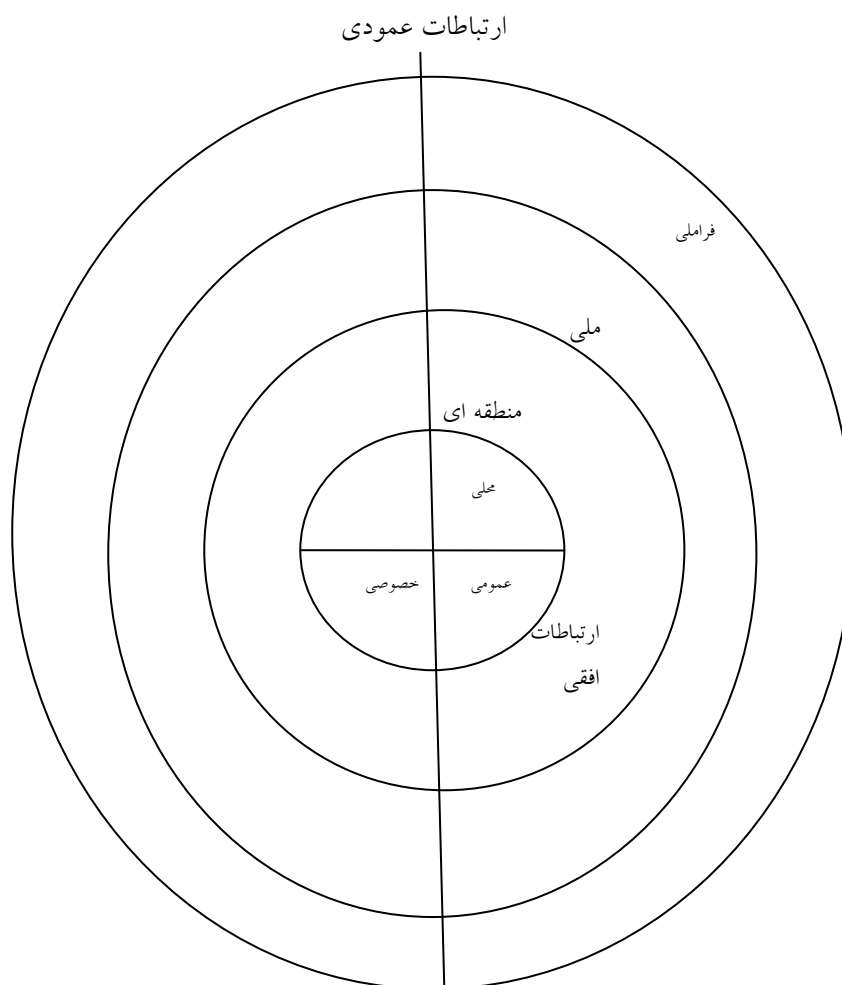
بدین ترتیب، زمانی که از پدیده همبستگی اجتماعی به عنوان دومین راس از مثلث بهینه‌گی در سیاست گذاری شهری سخن می‌گوییم، شهر خوب از منظر سیاست‌های شهری به مکانی اطلاق می‌شود که سیاست های قالب‌بندی شده و به اجرا در آمده، قوام بخش مواردی باشد که همبستگی اجتماعی شهری را تشکیل می‌دهند.

سرانجام نکته پایانی این که میان دو راس یاد شده از مثلث بهینه‌گی یعنی رقابت اقتصادی و همبستگی اجتماعی، پاره خطی وجود دارد که ضلعی از اضلاع مثلث را می‌سازد. این مساله بدان معنی است که در نگاهی کلان، تعامل مسایل اجتماعی و اقتصادی، تاثیراتی انکارناپذیر بر زندگی شهری بر جای می‌گذارد.

سوم: مدیریت پاسخگو

امروزه یکی از مسایل اساسی مورد تاکید در اداره شهرها، توسعه ارتباطات عمودی و افقی در حوزه‌های مختلف محلی، ملی و فراملی است. از این رهگذر، ارتباطات عمودی،

حوزه های محلی، منطقه‌ای، ملی و فراملی را در خود جای می‌دهد و ارتباطات افقی به سطح محلی و بخش های عمومی و خصوصی موجود در آن باز می‌گردد.



شکل ۲- نمایی از ارتباطات عمودی و افقی در سطوح مختلف

آنچه را که نویسندگان حوزه سیاست‌گذاری از اصطلاح مدیریت پاسخگو یا اداره کارآمد شهری مد نظر دارند، تلاش برای یافتن پاسخی بدین پرسش است که اصلاح ساختارها و روش‌های در اداره شهر تا به کجا می‌تواند برآورنده نیازهای مرتبط با رقابت اقتصادی شهری و همبستگی اجتماعی باشد؟ بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که سومین راس از رئوس سه گانه

مثلت بهینه‌گی در سیاستگذاری شهری در ارتباطی وثیق با دو راس دیگر مطرح می‌شود. از این رهگذر، عقیده بر آن است که تغییر اندیشه و تفکر در خصوص اهمیت شهرها و شیوه‌های شکل‌دهی و مشروعیت بخشی به تصمیمات سیاسی و اصلاحات نهادی، دارای تأثیری شگرف در بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی شهری می‌باشد.

نویسندگان حوزه سیاست‌گذاری، زمانی که چنین بحثی را پیش می‌کشند، کار خود را اغلب با بحث‌های تاریخی آغاز می‌کنند که شاید در این مجال، شاهد مثالی مناسب محسوب شود. منوال مورد توجه قلم‌فرسایان این حوزه، چنین است که از ابتدای ظهور جدی نظریه‌های اقتصادی در قرن هفدهم میلادی به این سو، جریان اصلی اقتصاد چه در قالب نئوکلاسیکی و چه در قالب سنت‌های رفاهی و یا کینزی، در جهت‌گیری‌های خود، نگاه و چهره‌ای هنجاری داشته‌اند. طرفداران این سنت‌های سه‌گانه، اغلب به نتایجی متفاوت در باب نتایج رقابت‌های اقتصادی، افزایش رفاه اجتماعی و نقش دولت در بالا بردن آنها دست یافته‌اند. اما نکته مهم و مشترک میان آنها این که همگی کار خود را با فرضیه‌هایی در باب واحدهای تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر و چگونگی رفتار آنها آغاز کردند. آنها از اهرم‌هایی سخن گفته‌اند که حاکمان و مدیران قادرند در سطح ملی از آنها استفاده نمایند.

در این میان شاید یکی از دیدگاه‌های اقتصاد سیاسی که در نقطه مقابل این نگاه‌های هنجاری قرار می‌گیرد و به نقش‌های دولت در اقتصاد و تغییر اجتماعی به شکلی تحلیلی - توصیفی می‌پردازد نگاه نئومارکسیستی اکانو باشد. تز اصلی اکانو در کتاب بحران مالی دولت (O'Connor; 1973) این است که دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰، بحران‌های گسترده مالی را تجربه کردند. نتیجه این مساله نیز تهدید شدن همزیستی رشد اقتصادی با آرامش اجتماعی بود. اکانو در ادامه بحث‌های خود که البته در راستای اندیشه کارکردگرای نئومارکسیستی بود از وظایف اصلی دولت در ایجاد شرایط مناسب برای انباشت سرمایه و ایجاد هماهنگی اجتماعی می‌گوید. حاصل کلام این که یک دولت کارآمد، دولتی است که بتواند از نظر سیاسی، تعادلی پایا میان رقابت اقتصادی و همبستگی اجتماعی بوجود آورد.

آنچه از این بحث استفاده می‌شود این که چگونه دو راس دیگر مثلث بهینه‌گی به این سومین رأس متصل می‌گردند و در کنار یکدیگر، این مثلث را شکل می‌بخشند. البته نه بحث اکانو و بحث‌های دیگر که در خصوص این‌گونه کارکردهای دولت یا مدیریت اجتماع مطرح گردیده، خالی از اشکالات مربوط به مقیدات محدود کننده دولت‌ها نیست و در این میان، شاید بزرگ‌ترین قید تحدیدگر، در نظر آوردن دولت به مثال به یک واحد تنها، به هم پیوسته و دارای همبستگی است و حال آنکه الزامات دنیای واقعی، این یکپارچگی دولت‌ها را با یک

علامت سوال بزرگ روبرو می‌کند تا جایی که نویسندگان حوزه حقوق اساسی را به تفکری جدید در آن وا می‌دارد.

ساندرز از دیگر نویسندگانی است که به نقش دولت در سطوح ملی و منطقه‌ای توجه نشان می‌دهد (saunders; 1986: 291) و بحث‌های اقتصاد سیاسی خود را با توجه به نقش دولت‌های محلی که کار مدیریت در سطوح پایین‌تر از سطح ملی را بر عهده دارند، مطرح می‌کند. ساندرز نیز از نقش اساسی اداره‌کنندگان جوامع در سطوح زیر - ملی در دو عرصه رقابت‌های اقتصادی و همبستگی اجتماعی سخن می‌گوید و دانسته و ندانسته، مهر تاییدی بر مثلث بهینه‌گی در سیاست‌گذاری می‌نهد.

نتیجه

سیاست‌گذاری‌های جدید شهری در دورانی پر تغییر و تلاطم قرار دارند. از سال‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد، سیاست‌گذاران این حوزه با توجه به این که شهرها، در این بافت پرتلاطم و تغییر، نقشی مهم‌تر را بر دوش می‌کشند، در پی آن برآمدند تا مجموعه‌ای از اندیشه‌ها با جذابیت بیشتر را ارائه نمایند.

از میان نسخه‌های گوناگون ارائه شده، رویکرد مثلث بهینه‌گی به دلیل قرابت با مباحث اقتصاد سیاسی، ملموس‌تر و کارآمدتر از دیگر نسخه‌ها به نظر می‌رسد.

رئوس مثلث بهینه‌گی شامل رقابت اقتصادی، همبستگی اجتماعی و مدیریت پاسخگو، دارای وابستگی متقابل هستند؛ بدین معنی که ضعف و قوت هر کدام به سستی و رخوت یا توان و قوت در دیگری منجر می‌شود. حاصل اعتقاد به شناختی مبتنی بر تعامل عوامل سه‌گانه یاد شده در درون یک بافت جغرافیایی به نام شهر، این واقعیت است که سیاست‌گذاری برای حل مسایل شهری یا اداره بهینه شهرها، پدیده‌ای پیچیده و نیازمند سیاست‌هایی از جنس تمامی عوامل یاد شده است.

از سوی دیگر، در کنار لزوم تقویت رئوس مثلث بهینه‌گی، لازم است تا از نیاز به تقویت اضلاع مثلث یعنی اتصالات میان رئوس سخت‌گفت. ارتباط وثیق میان سه حوزه اقتصادی، اجتماع و سیاست، بی‌شک دومین نتیجه است که برای بهینه‌گی کارکرد مثلث بهینه‌گی باید مورد توجه قرار داد. رویکرد یاد شده اگر چه یکی از رویکردهای حوزه سیاست‌گذاری شهری است اما به دلیل در برگرفتن حوزه‌های مختلف کارکردی، از جمله قوی‌ترین رویکردها در این زمینه محسوب می‌شود.

منابع و مأخذ:

- 1- Amin, A. (2002), Ethnicity and multicultural city, "Environment and planning", No.6.
- 2- Buck, N. et al. (2002), Working capital: life and labour in contemporary London, London: Routledge.
- 3- Forrest, R. et al. (2001), social cohesion, "urban studies", No. 38.
- 4- Jacobs, J. (1984), cities and the wealth of Nations, New york: Random House.
- 5- O'connor, J.R. (1973), The fiscal crisis of the state, New york: st. Martin's press.
- 6- Perr, J. B. (2002), Agglomeration economics, "Environment and planning", No. 34.
- 7- Saunders, P. (1986), Social Theory and the Urban question, London: Routledge.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«نگاهی به پدیده دولت قانونمند در متون سیاسی - حقوقی اروپایی»، سال ۷۶، شماره ۳۸؛ «دولت قانونمند و دولت رفاه، چالش‌ها و نظریه در عرصه سیاسی - حقوقی اروپا»، سال ۷۷، شماره ۴۲؛ «رویکردهای نو در سیاست‌گذاری عمومی؛ از منطق سامان‌گزینی تا راهکارهای سامانمند»، سال ۷۸، شماره ۴۵؛ «بر لبه بسامانی و سامان‌گزینی اجتماعی»، سال ۷۹، شماره ۴۷؛ «بررسی مبانی و برخی مدل‌های تغییر و اصلاحات در سیاست‌گذاری عمومی در ایالات متحده آمریکا»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «بازخوانی نظریه جوامع منشوری ریگز و مساله یابی سیاست‌گذاری عمومی در ایران»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «باز مهندسی دولت در قالب دولت الکترونیکی؛ راهی نو به سوی تولید و اجرای سیاست‌ها»، سال ۸۳، شماره ۶۵؛ «رویکردی تلفیقی از مثلث‌های اتزیونی و هیرشمن در اجرا و ارزیابی سیاست‌ها»، سال ۸۴، شماره ۶۷؛ «بر شانه‌های لاسول تا مرز بی‌مرزی در سیاست‌گذاری»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «تخت بی‌بخت؛ بازاندیشی مفهومی نظریه انتخاب عمومی»، دوره ۳۷، شماره ۱، سال ۸۶؛ «بازاندیشی تأثیرات متقابل نظام سیاسی و دیوانسالاری در جهان در حال توسعه»، شماره ۱، سال ۸۷.